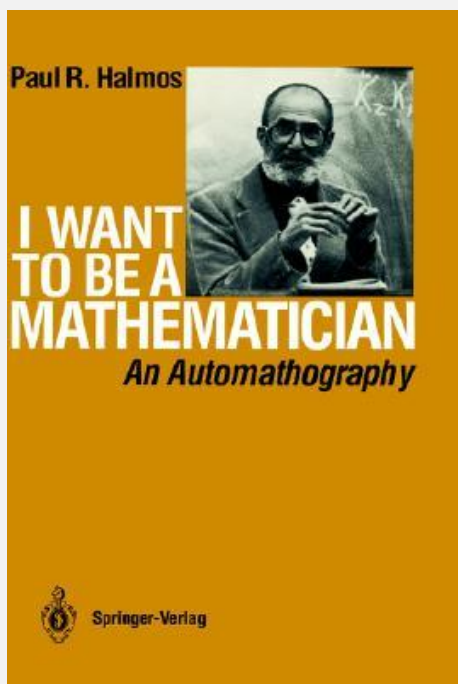




بخش از یک کتاب



دوست دارم ریاضیدان باشم

پال هالموس

برگردان: محمد قاسم وحیدی اصل*

کتاب «دوست دارم ریاضیدان باشم» با عنوان فرعی «یک خودحال‌نوشت ریاضی» یکی از آثار مشهور پال هالموس (۱۹۱۶-۲۰۰۶) ریاضیدان پرآوازهٔ مجار تبار آمریکایی است. هالموس در این کتاب سرگذشت روزگار و احوال و تحولات زندگی خود و ریاضیات دوران خود را به عنوان یک ریاضیدان حرفه‌ای بازگو می‌کند. هالموس پژوهش‌های برجستهٔ بسیاری در خیلی از شاخه‌های ریاضیات دارد، اما جالب است که وی این‌گونه آثارش را در ردیف چهارم از علائق خود (پس از نویسندگی، ویراستاری علمی و آموزشگری) می‌شمارد. مجلهٔ نشر ریاضی از شمارهٔ سی‌ام خود انتشار این کتاب را به صورت پاورقی آغاز کرد و در شماره‌های پایانی خود (۳۵-۳۰) شش فصل از این کتاب را منتشر ساخت. خبرنامهٔ انجمن ریاضی ایران از دو شمارهٔ پیش تداوم انتشار این کتاب را به همان سبک مجلهٔ نشر ریاضی به صورت پاورقی آغاز کرد. بخشی که پس از این می‌آید، ادامهٔ فصل هفت این کتاب است.

برنده در جنگ

داوری و نقد

آخر هفته، کمی تحقیق انجام دادم؛ یکی دو مقالهٔ کوچک نوشتم. یکی از آنها، به نوعی مربوط به آمار بود. این، یکی از سه مقاله‌ای (در تمام طول عمرم) است که در سالنامهٔ آمار ریاضی^۱ منتشر کرده‌ام. این مقاله آگاهانه، عامدانه خلق شد. به نظرم می‌رسید که وظیفه دارم (در آزمایشگاه پرتو) دربارهٔ «دنیای واقعی» فکر کنم و آمار (گرچه در نظر من شاخه‌ای از نظریهٔ اندازه به حساب می‌آمد) بیشتر به دنیای واقعی شبیه است تا توپولوژی‌ها روی فضای توابع. شاید به همین دلیل بود که مقالهٔ آمار، آنکه در آزمایشگاه پرتو در ذهن پرورده شد، کمترین موفقیت را در بین هر سه مقاله داشته است. در عین حال، این مقاله، مقاله‌ای است بدون قضیهٔ - یا به هر حال، بدون قضیه‌هایی که

من مجبور نبودم که در آزمایشگاه پرتو کارت ورود و خروج بزنم، اما همهٔ ما، چه کادر علمی و چه اداری، دریافته بودیم که کار ما واقعاً تمام وقت است - ۴۸ ساعت در هفته. با آنکه مقدار کمی کارهای جزئی روزمرهٔ خانه‌داری داشتم و علی‌رغم اینکه اغلب غذا را بیرون می‌خوردم، وقت زیادی برای هیچ چیز جز کار کردن، خوردن و خوابیدن نبود. تقریباً هیچ حرفی از تحقیق در میان نبود. حتی اگر وقت هم می‌داشتم، توان و حوصلهٔ این کار را نداشتم. من باید سه‌شنبه آرامی داشته باشم تا امکان کار تحقیق را در روز چهارشنبه پیدا کنم - و هیچ سه‌شنبه آرام و بی‌دغدغه‌ای نداشتم. با این حال، به نحوی، ذره ذره و اندک اندک، در شب‌ها و روزهای

^۱Annals of Mathematical Statistics ^۲Random alms

نخستین باری که از من خواسته شد داوری کنم، گمان می‌کنم که به طور غریزی دریافتم که لازم نیست داور، درستی مقاله را تضمین کند و یقیناً ملزم نیست که اگر فکر می‌کند مقاله نیاز به بازنویسی دارد، این کار را انجام دهد. هاردی گفته است که باید در مورد هر نوشته تحقیقی ریاضی که برای چاپ ارائه شده است، سه سؤال مطرح کنید: درست است؟ جدید است؟ جالب است؟ بله، حتماً. اگر من داور باشم و اگر ببینم که کار ارائه شده فعلی حالت خاصی از چیزی است که پنج سال قبل چاپ شده است، در این صورت سردبیر و نویسنده را از موضوع مطلع می‌کنم.

اما اگر نتیجه فقط کمی آشنا به نظر برسد و من نتوانم با دادن یک مرجع آن را رد کنم چه؟ اگر ببینم که قضیه ۲ نادرست است و بتوانم مثال نقضی ارائه کنم، این کار را می‌کنم - حتماً. اما اگر صرفاً قضیه ۲ را به طور کامل باور نداشته باشم و برهان ادعایی را نفهمم چه؟ به خودم می‌گویم اهمیتی ندارد. داور نه مجبور است تضمین کند که مقاله درست است و نه مجبور است ثابت کند که نیست. از او به عنوان یک خبره، خواسته شده است که نظرش را بدهد - او باید مقاله را «بو» کند و مطابق اینکه مقاله بوی خوب یا بد می‌دهد، پذیرش یا رد آن را توصیه کند. از این طرز سخن گفتن درباره این موضوع کاملاً راضی نیستم. منظورم این نیست که داور عجولانه قضاوت کند و منظورم این نیست که نباید مقاله‌ای را که داوری می‌کند نخواند. بلکه منظورم این است که نویسندگان مقاله‌ها نباید امر داوری را یک نوع کار غلط یابی تلقی کنند. نویسنده مسئول هر چیزی است که در مقاله‌اش وجود دارد، فارغ از اینکه داور و سردبیر چه بگویند. اگر مقاله‌ای برای فرد متخصص در حوزه مربوط آنقدر جذاب و متقاعدکننده نباشد که از آن بوی خوبی به مشام برسد، در آن صورت نویسنده، حداقل تا حدی، از عهده هدفی که برای خود در نظر گرفته، بر نیامده است. اگر مقاله چاپ شد و بیشتر خوانندگان آن متخصص نباشند، اگر داور با مقاله مشکل داشته باشد، مشکل آن بسی بیشتر خواهد بود. البته داوران و سردبیران ممکن است اشتباه کنند و امکان هم دارد آنها نتوانند قضاوت‌هایشان شوند. من هیچ چاره‌ای برای آن ندارم - هیچ کس دیگر هم ندارد. اما سردبیر دقیق می‌تواند داورانی را که با پیش‌داوری عمل می‌کنند شناسایی کند و به افراد دیگر مراجعه کند و در بدترین حالت، یک مقاله رد شده را می‌توان به مجله‌ای دیگر فرستاد. من ایمان دارم که سیستم داوری در کل خوب عمل می‌کند.

سیستم نقد برای MR به نحو مشابهی کار می‌کند. اهداف اصلی نقدهای MR دست کم در نظر من، عبارتند از آنکه به من درباره

به طور رسمی بیان شده باشند. عنوان این مقاله «صدقات تصادفی»^۲ نام داشت و مسأله توزیع تصادفی یک پوند خاکه طلا را بین تعدادی نامتناهی اما شما را از گدایان بررسی می‌کرد.

فعالیت‌های حرفه‌ای دیگری هم بود که وقتی دستم به قضیه‌ای بند نمی‌شد، می‌توانستم برای آرامش وجدان خود انجام دهم: کارهای بیشتر و بیشتری در زمینه داوری و نقد که به من ارجاع می‌شد.

آیا بیان عجیب و غریبی نیست؟ چرا کلمه «to referee» [داوری] باید به معنای قضاوت (محرمانه، بدون نام) درباره مقاله یا کتابی باشد که برای چاپ ارسال شده است، در حالی که «to review» [نقد] به معنی قضاوت (علنی، با قید نام داور) درباره مقاله یا کتابی باشد که جدیداً منتشر شده است؟ و از این هم عجیب‌تر، چگونه شد که کاربرد این کلمه در محیط علمی (موردی که الان توصیفش کردم) با کاربردهای تجاری آن تفاوت پیدا کرد؟ واقعیت امر همین است؛ وقتی ناشری از شما (محرمانه) می‌خواهد نوشته‌ای را که در فکر چاپ آن است، ارزیابی کنید، به شما می‌گوید که از شما تقاضای نقد آن را دارد.

به هر حال من داوری مقاله‌ها و نقد کتاب‌ها را آغاز کردم و به یکی از صدها همکار متمتیکال ریویوز^۳ تبدیل شدم. منظور از داوری کردن چیست؟ جواب: کمک به اطمینان حاصل کردن از اینکه مطالب خوب چاپ شوند و مطالب بد چاپ نشوند. منظور از نقد در MR چیست؟ جواب: گسترده‌تر کردن آن کسری از نوشتگان که در دسترس هر فرد عالمی باشد. هر دو کار مشکل و پرمسئولیت‌اند و هر دو ممکن است وقت زیادی از شما بگیرند، اما وقتی من این کار را شروع کردم، به هیچ عنوان مغرور نشده بودم - به خود می‌بالیدم که این کار از من خواسته شده و با اشتیاق درگیر این کار شدم. من تاکنون به همه جوانب مسائل مرتبط با انتشار آثار ریاضی پرداخته‌ام. من مقاله نوشته‌ام، مقاله داوری کرده‌ام، مقاله نقد کرده‌ام و درباره چاپ مقاله‌ها به عنوان عضو هیأت تحریریه نظر داده‌ام. (از چه کسی باید خواست داوری کند؟ چقدر باید حرف داور را باور کرد و به او اعتماد داشت؟ پذیرش یا درخواست بازنگری؟ من کتاب نوشته‌ام، کتاب نقد کرده‌ام، نقدهایی درباره آنها در بولتن^۴ و در MR نوشته‌ام. (نقد نویسی در این دو نشریه کاری بسیار متفاوت است.) و درباره آنها به عنوان داور تصمیم گرفته‌ام. (آیا حوزه کار مهم است؟ آیا پردازش مطالب رساست؟ آیا کتاب، فروش خواهد کرد؟) دیگر تمایلی ندارم که چنین کارهایی از من خواسته شود، و وقتی که این درخواست از من به عمل می‌آید، با احتیاط (و بیم و هراس) بیشتری در مقایسه با چهل سال قبل به این کار می‌پردازم. متقاعد نشده‌ام که پس بهتر از قبل عمل می‌کنم؛ شور و شوق و توش و توان جوانی شاید از تجربه و عقل پیرانه‌سر ارزشمندتر باشد.

³Mathematical Reviews ⁴Bulletin

را کلیفورد تروزدل^{۱۱} نوشته بود و اینگونه شروع می‌شد: «این مقاله راه‌حل‌های غلط به مسأله‌ای بدیهی می‌دهد. اما خطای اصلی آن تازگی ندارد». (MR، سال ۱۲، صفحه ۵۶).

من این خاطرات خود از گزارش‌ها و نقدها را با بیان دو اصل از مرام حرفه‌ای‌ام به پایان می‌برم. من به این دو اصل زمانی که داوری و نقد را شروع کردم و وقتی سردبیر شدم، به‌شدت بر درستی آنها پای فشردم. یکی این است: بولی باش و دیگری اینکه: وقت شناس باش. داور مسئول نهایی تعیین سرنوشت مقاله نیست، اما سردبیری که این مسئولیت را دارد، نمی‌تواند در خلاء مطلق کاری از پیش ببرد. بله، بله، مقاله کاستی‌های خود را دارد و نکات مثبتی هم دارد و شما به عنوان فرد خبره‌ای که مورد مشورت قرار گرفته‌اید، به همه آنها توجه کنید. شما می‌گویید، هیچ چیز سیاه و سفید نیست، نقاط بینابین زیادی هم وجود دارد. من می‌گویم، خیر، هزار دفعه می‌گویم خیر. سرانجام چه مردد باشید چه نباشید، با آوردن اصلاحات پیشنهادی، مقاله برای چاپ در مجله‌ای که در حال بررسی آن است، چاپ خواهد شد یا نخواهد شد. تصمیم به یک بله یا خیر، مثبت یا منفی، سیاه یا سفید منجر خواهد شد. و کار اصلی داور آن است که رأی خود را به شیوه بولی قاطع اعلام کند. این رأی یا ۰ یا ۱ است و هیچ دلیلی برای تزلزل بین آنها وجود ندارد.

اما وقت‌شناسی، من قانون صفر-بی‌نهایت لیتل‌وود را نقل می‌کنم. لیتل‌وود گفته است که او وقتی نامه یا درخواستی برای داوری دریافت می‌کرده، یا هر چیز دیگری که نیازمند اقدامی بوده، بر مبنای شناخت از خود آن را رده‌بندی می‌کرده است: آیا این از نوع کارهایی هست که من روزی باید انجام بدهم؟ اگر چنین است، پس همین حالا انجامش بده، اگر نیست پس یک کارت پستی بنویس یا تلفن را بردار و بگو نه. مقاله‌هایی که باید داوری کنید با چند ماه ماندن در زیر انبوهی از کارها روی سر شما بهتر نخواهد شد و شما با به تعویق انداختن روزی که پاسخ منفی می‌دهید نه در وقت صرفه‌جویی می‌کنید نه در انرژی. شما نه تنها سردبیران مجلات را از خود می‌رنجانید و نمک بر زخم نویسندگان می‌پاشید بلکه وقت خود را تلف می‌کنید. نگذارید شمشیری در بالای سرتان آویزان باشد. صفر یا بی‌نهایت. کار را همین حالا انجام دهید یا هرگز و هر کدام را که دوست دارید، هم اکنون بگویید.

از سیراکیوز به شیکاگو

من بخش اعظم سال ۱۹۴۵-۱۹۴۶ را به تدریس در سیراکیوز و فکر

چیزهایی بگویند که من آنها را نمی‌دانم و مرا از تلف کردن وقت برای یاد گرفتن چیزهایی که نمی‌خواهم بدانم، باز دارند. اولی بدیهی است: چگونه، بدون وجود، MR من می‌توانم درباره مقاله جالبی درباره گوی‌های واحد در فضای باناخ که در آتی لینچئی^۵ منتشر شده، اطلاع حاصل کنم؟ هیچ راهی وجود ندارد که یک نفر همه مجله‌هایی را که به MR می‌رسند، حتی اگر کتابخانه محل کارش همه آنها را دریافت کند، مرور کند. هدف سلبی MR نیز تقریباً به همان اندازه سودمند است: اگر نقد به من بگوید که بخش عمده آن مقاله طولانی و به‌ظاهر جالب در اوسپخی^۶ متمرکز بر جبرهای فون نویمان است و در مورد C^* -جبرهای کلی که من در آنها نیاز به کمک دارم قابل اعمال نیست، در این صورت می‌توانم در وضع فعلی از آن صرف‌نظر کنم. وقتی نوشتن نقد برای MR را آغاز کردم، سعی کردم این هدف‌ها را در ذهن داشته باشم. من مجبور نیستم تضمین کنم که مقاله درست است و الزامی ندارم که بر هر نقضی در آن انگشت بگذارم. کاری که باید بکنم این است که به خواننده‌ام بگویم که مقاله درباره چیست. اگر از نوشتن اینکه نویسنده بیان می‌کند که ... «یا صرفاً قضیه ...». اگر به طور قطع بدانم که حکم نویسنده نادرست است، یا اگر تصادفاً از مرجعی خبر داشته باشم که از چشم نویسنده پنهان مانده، شاید (در واقع موظفم که) آن را متذکر شوم، اما وظیفه‌ای که به عهده‌ام گذاشته شده این نیست که دنبال دردرس بگردم و تنها باید واقعیت‌ها را بازگو کنم.

ضرری ندارد که سعی کنیم گزارش واقعیات جالب هم باشد. موردی را به یاد دارم که خواستم کمی چاشنی به نقد اضافه کنم، اما مجاز به آن نبودم. مقاله از آن دوروتی ماهارام^۷ و کاری درست و حسابی در نظریه مجرد اندازه بود. حوزه‌های تعریف اندازه‌های زمینه‌ای، مجموعه نبودند بلکه عناصر جبرهای بولی کلتیری بودند و حوزه مقادیر آنها نه اعداد منفی و بلکه برخی رده‌های هم‌ارزی مجرد بودند. جمله اول پیشنهادی‌ام این بود: «مؤلف اندازه‌های بی‌مقدار^۸ را در فضاهای بی‌نقطه^۹ مورد بحث قرار می‌دهد».

رالف بواس^{۱۰}، سردبیر MR اجازه استفاده از این جمله را به من نداد، یکی از استدلال‌های او بر علیه آن این بود که اشخاص ناآشنا با کاربردهای اصطلاحی کلمات، اشخاصی که انگلیسی را باید به کمک فرهنگ لغت بخوانند، متوجه نخواهند شد که می‌خواهم مزاح کنم. دلسرد شدم. فکر می‌کردم دارم شوخی می‌کنم.

نقد مشخصی هست که وقتی آن را برای اولین بار خواندم از آن لذت بردم و از آن به بعد از یادآوری آن بسیار مشعوف می‌شدم. آن

^۵منظور مجله دو ماهانه Uspekhi Matematchesikikh Nauk که در سال ۱۹۳۶ بنیاد گذاشته شد و ترجمه انگلیسی آن با عنوان Surveys Russian Mathematical توسط مؤسسه Turpoin انجمن ریاضی لندن و فر هنگستان علوم روسیه در غرب منتشر می‌شود.

^۵Atti Lincei ^۷Dorothy Maharam ^۸Valueless ^۹Pointless ^{۱۰}Ralph Boas ^{۱۱}Clifford Truesdell

غربی از مواردی بود که می‌گویند دست چپ از دست راست خبر ندارد. دانشگاه شیکاگو از روز اول تأسیس دانشگاه بزرگی بوده و رئیس این دانشگاه از سال ۱۹۳۷، رابرت مینارد هاجینز^{۱۸}، کیفیت بالای آن را همراه با شروع برنامه‌های آموزشی جدید و هماهنگ، حفظ کرد. او چیزی را که مردم محل آن را دِ کالج^{۱۹} می‌نامیدند، بنیان گذاشت و کار آموزش در آنجا را بر مبنای آثار ارسطو، سنت توماس آکویناس^{۲۰} و باقی کتاب‌های کبیر^{۲۱} قرار داد. سازمان کالج و رابطه آن با بقیه دانشگاه‌ها تا حدی بغرنج بود. به زبان ساده، کالج مؤسسه دوره کارشناسی بود و بخش‌ها^{۲۲} مرکب از گروه‌های تحصیلات تکمیلی بودند. یک بخش علوم اجتماعی وجود داشت، یک بخش علوم انسانی و مانند آنها.

در ریاضیات (و در اغلب سایر رشته‌ها) دو گروه وجود داشت: یکی تحت سرپرستی رئیس بخش مربوط و یکی در کالج. جین نورت روپ^{۲۳} (مردی آرام و مؤدب، با پاپیون، سیگاری قهار، سابقاً مدیر مؤسسه هاجکینس) مدیر گروه ریاضی کالج (مرکب از تقریباً یک جین آدم) بود و او و یکی از معاونان رئیس برای مصاحبه با من به سیراکوز آمدند. البته خیلی مشتاق بودم که اثر مثبتی روی آنها بگذارم، آنها را به چایی دعوت کردم و سعی کردم که خودم هم آرام به نظر برسم. بعداً دستگیرم شد که آن آدم‌های آرام کالج، مارتینی خالی را به بهترین چایی ارل گری^{۲۴} ترجیح نمی‌دهند. هر چه بود- طولی نکشید که تلگرامی دریافت کردم که مرا به عضویت در هیأت علمی کالج دعوت می‌کرد. در همان حال، گروه ریاضی یا به بیانی رسمی‌تر، «گروه ریاضی بخش علوم طبیعی»، در حال تجدید سازمان بود. این گروه دوران پرشکوه آنالیز عمومی خود را زیر نظر مور^{۲۵} و بعداً دوران حساب تغییرات خود را زیر نظر بلیس^{۲۶} پشت سر گذارده بود اما در اواخر مدیریت شخص دوم، بیش از اندازه تخصصی و درون‌خانوادگی شده و شهرتش دچار خدشه شده بود. در سال ۱۹۴۵ یک سرپرست موقت به نام لین^{۲۷} داشت. پیرمردی متخصص در هندسه دیفرانسیل. آقای لین نجیب‌زاده‌ای از اهالی جنوب متعلق به مکتب قدیم بود. دوران ریاضی او سپری شده و بسیار محافظه کار بود. برخی از افراد نسل جوان به او پیشنهاد کردند که سمی آلینبرگ^{۲۸} را استخدام کند که در آن زمان در اوایل دهه سوم عمرش و به لحاظ علمی جافتاده و مشهور بود. جواب آقای لین یک سؤال بود: آلینبرگ کیست؟ (ضمناً، سمی به جای اینجا به ایندیانا رفت اما تنها یک سال آنجا ماند و سپس برای مدت دست کم ۳۵ سالی به کلمبیا نقل مکان کرد.)

اعضای هیأت علمی در دانشگاه‌ها خواهان یا حداقل در آرزوی این هستند که خودشان درباره گروه خود تصمیم بگیرند. آنها هستند

کردن درباره سال بعد گذراندم. تدریس و تحقیق به نحو رضایت بخشی پیش می‌رفت و به‌خصوص من یک مقاله آماری (درباره برآورد ناریب) انتشار دادم که بعداً کسانی که در این زمینه کار می‌کردند، بسیار به آن ارجاع دادند. با این حال در اوایل سال، تد مارتین به ما گفت که در حال ترک سیراکوز است تا مدیر گروه در دانشگاه ام. آی. تی. شود (سمتی که عهده‌دار آن شد، تأثیر بسیار زیادی در گسترش گروه ریاضی ام. آی. تی. برای سال‌های طولانی داشت) و این برای من بدان معنی بود که من هم دیگر نمی‌خواهم آنجا بمانم.

دوره درست بعد از جنگ، بازار ریاضیدانان داغ بود. اقتصاد کشور وضع خوبی داشت، دانشگاه‌ها در حال گسترش بودند و دانشجویان فوج فوج منتظر ورود به دانشگاه بودند و بسیاری از آنها از حمایت قانون جی. آی^{۲۹} برخوردار می‌شدند. اما در مورد من، من دیگر آدم تازه‌کاری نبودم. مقداری تجربه تدریس داشتم، یک کتاب و چند مقاله چاپ کرده بودم- دیگر نیازی به صدها نامه تقاضای کار نبود. از آنجا که یک همایش بروی منظم بودم، کلاین^{۳۰} را کمی می‌شناختم (او دبیر انجمن ریاضی آمریکا بود) و با توجه به اینکه سه سال را در مؤسسه پرینستون گذرانده بودم، آدم‌های مهم آنجا و آدم‌های متعدد دیگری را که در موقعیت‌های مهمی قرار داشتند، مانند مارشال استون^{۳۱} و ساندرز مک لین^{۳۲} در هاروارد می‌شناختم. به نظرم رسید که کافی است یک دوجین نامه غیررسمی بنویسم و بگویم که قصد نقل مکان دارم و به رفتن به همایش‌ها همچنان ادامه دهم تا دیده شوم و از یادها نروم.

من حالا با گذشته‌نگری درباره آن سال‌ها اطلاعات بیشتری دارم، اما حتی آن موقع هم ممکن بود که اطلاعات کافی به دست آورد تا برخی پیشگویی‌های درست را انجام داد. من پیش‌بینی کردم که «چندین» پیشنهاد کار دریافت کنم و ده تا از آنها به دست آوردم. ای کاش می‌توانستم به یاد بیاورم که پیشنهادها از کجا بود. تا آنجا که قطعاً به یاد می‌آورم یکی از سوارت‌مور دو تا از شیکاگو بود. سوارت‌مور^{۳۳} همیشه مورد تحسین من بود. من مدیر گروه آنجا (آرنولد درسدن^{۳۴}) یک بابانوئل هلندی بشاش و بذله‌گو را می‌شناختم و از او خوشم می‌آمد و از شهرت این کالج به عنوان یکی از بهترین مؤسسات آموزشی دوره کارشناسی در کشور با خبر بودم. رفتن به آنجا به معنی انتخاب کردن شغل تدریس به جای تحقیق بود (نه به طور مطلق، اما با تأکید عمده بر تدریس). این کار به معنای انتخاب زندگی‌ای متفاوت با آن بود که در شیکاگو عرضه می‌شد و من وسوسه شدم. انتخاب آسان نبود و تا به امروز هم در تردیدم که: آیا باید به سوارت‌مور می‌رفتم؟ دریافت دو پیشنهاد کاری از شیکاگو نمونه

^{۱۲}G. I. Bill -، قانونی که تحصیل در دانشگاه یا مؤسسه یا آموزش حرفه‌ای را برای سربازان بازگشته از جنگ دوم جهانی مقدور می‌کرد.

¹³J. R. Kline ¹⁴Marshall Stone ¹⁵Saunders Mac Lane ¹⁶Swarthmore ¹⁷Arnold Dresden ¹⁸Robert Maynard Hutchins ¹⁹The College ²⁰Thomas Aquinas ²¹The Great Books ²²Divisions ²³Gene Northrop ²⁴Earl Grey ²⁵E. H. Moore ²⁶G. A. Bliss ²⁷E. P. Lane ²⁸Sammy Eilenberg

برای گروه بود و هاجینز هم رئیس بسیار خوبی بود. البته هاجینز کاستی‌هایی هم داشت. افراد بسیاری فکر می‌کردند که «کالج» زاییده افکار رومانتیک و درهم و برهم اوست که راه به جایی نمی‌برد، و حتی عده‌ای فکر می‌کردند که او قضاوت درستی درباره افراد ندارد. اما او خوش فکر و پرانرژی بود و اغلب به اندرزه‌ها خوب گوش فرا می‌داد و به آنها عمل می‌کرد. او و بارتکی در کارهای گروه ریاضی دخالت کردند. آنها ترتیب استعفاي آقای لین را دادند و از مارشال استون دعوت کردند که جای او را بگیرد. من به عنوان یکی از افرادی که استون کاندیدا کرده بود، پیشنهادی از رئیس بخش و نیز پیشنهادی از کالج دریافت کردم و مدتی طول کشید که معمای دریافت تلگرام‌های متعدد از شیکاگو را بازگشایی کنم. نه بارتکی و نه نورتروپ از تلگرامی که دیگری فرستاده بود خبر نداشتند و وقتی از آنچه رخ داده بود (از طریق من) اطلاع پیدا کردند، کمی شرمند شدند. مشکلی نبود، نهایتاً همه با هم رفیق شدیم و من شغل را در شیکاگو پذیرفتم. در بخش و نه در کالج.

* دانشگاه شهید بهشتی

که باید تصمیم بگیرند با چه کسی و تحت هدایت چه کسی کار کنند و نه رؤسای ناآگاه آنها. بله، این قضیه درست به نظر می‌رسد، حداقل در اغلب موارد درست است. این امر قطعاً برای گروه‌های با کیفیت عالی است. اما وقتی یک گروه به راه غلط می‌رود چه می‌توان کرد؟ آندره ویل گفته است که یک قانون لگاریتمی در کار وجود دارد: اشخاص درجه یک، اشخاص درجه یک دیگر را جذب می‌کنند، اما اشخاص درجه دو دوست دارند اشخاص درجه سه را استخدام کنند و اشخاص درجه سه اشخاص درجه پنج را. اگر یک رئیس دانشکده یا رئیس دانشگاه خالصانه اعتقاد به ساختن و حفظ یک دانشگاه با کیفیت داشته باشد (و بعضی از آنها چنین‌اند) در این صورت او نباید خود مختاری کامل به گروه‌های درجه دو بدهد، بلکه باید از قدرت اجرایی خود برای دخالت و تصحیح امور استفاده کند. این یکی از کارکردهای صحیح رؤسای دانشکده‌ها و رؤسای دانشگاه‌هاست و وای به حال دانشگاه بیچاره‌ای که در آن هم بخش اعظم اعضای هیأت علمی و هم مدیریت درجه ۲ باشند. سرنوشت چنین دانشگاهی آن است که به سمت منهای بی‌نهایت واگرا شود.

شیکاگو خوش شانس بود. والتر بارتکی^{۲۹} رئیس نسبتاً خوبی

تمدید عضویت

یادآوری می‌شود با نزدیک شدن به دوره عضویت مهر ۹۷ الی مهر ۹۸ می‌توانید عضویت خود را از طریق پرتال عضویت انجمن به نشانی <http://imsmembers.ir> تمدید نمایید.

(جهت تمدید عضویت وارد پروفایل شخصی خود شوید و از منوی نارنجی رنگ بر روی «نمایش عضویت‌های حقیقی» کلیک نموده و «عضویت جدید» را انتخاب نمایید.)

اعضای اتحادیه انجمن‌های علمی و معلمان ریاضی ایران، انجمن آمار ایران، انجمن ایرانی تحقیق در عملیات، انجمن شورای خانه‌های ریاضیات ایران، انجمن رمز ایران، انجمن ریاضی آمریکا، انجمن ریاضی فرانسه، انجمن سیستم‌های فازی از پنجاه درصد تخفیف برای عضویت انجمن ریاضی ایران برخوردار می‌باشند.

خواهشمند است در صورت بروز هرگونه ابهام با دبیرخانه انجمن تماس حاصل نمایید.